

معناداری زندگی از منظر علامه جعفری و علامه طباطبایی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۰۳

تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۰۵/۲۲

عباس ایرانمنش*

چکیده

معنای زندگی، یکی از مباحث مهم فلسفی است که از دیرباز تحت عنوان «هدف زندگی» مطرح بوده است. اینکه معنای زندگی چیست، و چرا ما آفریده شدیم، و اینکه چرا باید این همه رنج را در زندگی تحمل نماییم، از پرسش‌های اساسی و همیشگی انسان است. در این راستا، دیدگاه دو اندیشمند و فیلسوف معاصر، علامه جعفری و علامه طباطبایی که تأثیر افکارشان بر اندیشمندان پسین، بر کسی پوشیده نیست، مورد بحث قرار گرفته است. نکته بدیع این است که از نگاه علامه جعفری: انسان، معنای زندگی واقعی را زمانی درک می‌کند که از خود طبیعی فاصله گرفته و به خود حقیقی نائل آید. ایشان با الگو قرار دادن مذهب، عقل و فطرت آگاه، به معرفی حیات معقول می‌پردازد و زیستن در حیات معقول را زیستن در حیات معنادار می‌داند. مطابق دیدگاه علامه طباطبایی زندگی در علم و آگاهی، پایبندی به اخلاق و رفتار انسانی، مسئولیت‌پذیری در پرتو تعالیم دینی و در خداابوری و روح توحیدی، معنا پیدا می‌کند و همه بی‌معنایی و پوچی زندگی در خود فراموشی، تفکر دنیوی، عدم درک جایگاه انسانی، دوری از اعتقاد به خدا و انسان‌محوری است که ارمغان تمدن غرب است.

واژه‌های کلیدی: معناداری، حیات معقول، کمال، سعادت، علامه جعفری، علامه طباطبایی.

* دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مدرسی معارف گرایش اخلاق، دانشگاه باقر العلوم علیه السلام.

مقدمه

بدون شک یکی از مهمترین موضوعات دینی و فلسفی، بحث معنای زندگی است که از نگاه‌های گوناگون به آن پرداخته‌اند. سوالی که هر انسان متفکر در دوره‌ای از زندگی روزمره-اش با آن مواجه می‌شود این است که آیا زندگی ارزش زیستن دارد؟ چرا باید زندگی کرد؟ هر پرسش دیگری که پیرامون این سؤال مطرح شود، مبحثی تحت عنوان معنای زندگی را شکل می‌دهد. هرچند برخی معتقدند که برای زندگی انسان، هیچ هدفی وجود ندارد و معنای آن در بی‌معنایی است. در مقابل، بسیاری از متفکران بر این اعتقادند که زندگی دارای غایت و معنا است. اما اینکه معنای زندگی چیست، دیدگاه‌هایی چون روی آوردن به حیات معقول، ارزش‌های اخلاقی، آگاهی بخشی به محتوای زندگی و یا خداباوری مطرح شده است.

این نوشتار در پی پاسخ به این پرسش اساسی است که «زندگی و معنای واقعی حیات از دیدگاه علامه جعفری و علامه طباطبایی چیست؟» پرسش‌های فرعی دیگری نیز قابل طرح است: یکم. آیا برای حیات انسان، هدفی تعریف شده است یا خیر؟ دوم. آیا افراد باید به دنبال هدفی خاص زندگی خود را جهت‌دهی نمایند یا اینکه باید خودشان هدف و معنا را ایجاد کنند؟ آیا معنا و هدفدار بودن زندگی، کشفی است یا جعلی؟ چه باید کرد تا زندگی معنا پیدا کند و نگاه دین در این زمینه چیست؟

این پژوهش با توجه به دو نگرش اسلامی علامه محمدتقی جعفری تبریزی و علامه طباطبایی به «معنای زندگی» بر آن است تا ضمن مقایسه برخی مباحث معنای زندگی همچون پرسش‌های فوق در معنای زندگی، حیات، مرگ و دین، نقاط اشتراک و افتراق آنها را بازشناسی و مورد ارزیابی قرار دهد.

تلاش نگارنده در این مقاله به این پاسخ رهنمون شده است که « هر دو علامه از افرادی هستند که درصددند تا «شناخت هویت خود» را نقطه آغازین جستجو برای معنای زندگی بدانند و معتقدند معنای حیات به امور مادی و دنیوی محدود نمی‌گردد، بلکه فراتر از قلمرو مادی است. برای زندگی انسان، مراتبی است که با ابزار حسی و عقلی نمی‌توان بدان راه یافت؛ بلکه برای طی مراحل آن لازم است از آخرین ابزار معرفتی (وحی) استمداد کرد.»

ضرورت بحث در این است مادامی که زندگی انسان مفهوم و معنای حقیقی خود را نیابد، حیات آدمی با سایر حیوانات، چندان تفاوتی نخواهد داشت. پس اهمیت آن در تفکیک این دو حیات است همچنین مباحث دقیق پیرامون معنای زندگی بر حسب برداشت‌های شخصی فلاسفه و حکماء، باعث بروز اختلافاتی در این زمینه شده است. در معناداری یا عدم معناداری زندگی انسان، تفاوت‌هایی وجود دارد. وانگهی مهمترین رکن زندگی انسان که همان هدف و غایت زندگی است که پایه و اساس معناداری را تشکیل می‌دهد؛ اهمیت و ضرورت پرداختن به مساله معنای زندگی را آشکار می‌سازد. در واقع با توجه به اصلی‌ترین نیاز انسان که همان راه یافتن به وصال کمال بی‌نهایت می‌باشد از اهم فواید بحث معنای زندگی قلمداد می‌شود. هدف اصلی این نوشتار بررسی مباحث معنای زندگی از دیدگاه علامه جعفری با تکیه بر حیات معقول و علامه طباطبایی با استفاده از آیات نورانی قرآن کریم در المیزان، است. تا خواننده به یک نمای کلی از معنای زندگی دست یابد و زمینه‌ای فراهم شود تا با نگاهی عمیق‌تر، خود درباره مسئله معنای زندگی تأمل کند.

هدف زندگی از دیدگاه علامه طباطبایی

با توجه به نظر علامه طباطبایی در مورد هدف زندگی می‌خواهیم، آیاتی را که در تفسیر المیزان در مورد هدف زندگی آمده، در اینجا مورد بررسی قرار دهیم.

علامه طباطبایی هدف از زندگی و خلقت را عبادت کردن خدا معرفی می‌کند و تاکید می‌کند که اگر دنبال عبادت باشیم هدف خلقت تأمین می‌شود و الا هدف خلقت تأمین نمی‌شود. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: **وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ**^۱: در این آیه سیاق از متکلم که از خلقت بر می‌آید تغییر کرده به غیر متکلم و حده؛ دلیل آن این است که کارهایی که در فرازهای سابق به خداوند نسبت داده می‌شد مانند خلقت و ارسال رسل و انزال عذاب و... واسطه بردار بود ولی غرض خلقت امری است که مختص به خداوند متعال است و هیچ کس در آن شرکت ندارد و آن هم عبادت است. از الا ليعبدون استثنائی شده از نفی یعنی خلقت بدون غرض نیست و غرض آن هم فقط عبادت است. علاوه غرض هر چه باشد امری است که صاحب غرض به وسیله آن به کمال می‌رسد و حاجتش را بر آورده می‌شود ولی خداوند که هیچ نقص ندارد تا به وسیله آن غرض حاصل شود و کمالی برای آن به وجود بیاید. و زمانی که بالاخره منتهی به غرضی نباشد که عائد فاعلش باشد این کار سفیهانه است اینجاست که می‌گوییم خدای تعالی انسان را آفرید تا پاداش دهد بدین جهت که پاداش دهد غرض حاصل می‌شود. پاداش، کمالی است برای فعل خداوند متعال نه برای فاعل که خود خداوند است. پس عبادت غرض از خلقت می‌شود و توابع آن هم که رحمت و مغفرت است مورد غرض است. اگر برای غرض خلقت معرفت بوسیله عبادت حاصل شود این اقصی و بالاترین غرض است و عبادت غرض متوسط محسوب می‌شود. در اینجا حرف «لام» برای غایت است نه اینکه آنرا بر غرض حمل کنیم چون اگر لام را بر غرض حمل کنیم معارض است با این آیات شریفه که می‌فرماید: **وَلَا يَرَاوْنَ مُخْتَلِفِينَ (۱۱۸) إِلَّا مِنْ رَحِمِ رَبِّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ**

۱. قرآن کریم، سوره ذاریات، آیه ۵۶.

وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۱۹)^۱ وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ
كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ.^۲

در پاسخ به این ادعا می‌گوییم: لذلک در اینجا یعنی ما برای این خلقشان کردیم
یعنی برای رحمت خلقشان کردیم نه برای اختلاف و در آیه دوم لام درست در اینجا
برای غرض است ولی غرض در اینجا اصلی نیست بلکه غرض در اینجا تابعی و
ثانوی است.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا
أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۹).^۳ رضی الله عنهم دلالت بر
این می‌کند که خداوند از صادقین نه تنها به خاطر صداقت خوشنود است بلکه از خود
آنها نیز راضی است و معلوم می‌شود خوشنودی خدا زمانی به خود آنان تعلق می‌گیرد
که غرض از خلقشان حاصل شده باشد.

و غرض از خلقت از آیه وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ^۴ فهمیده می‌شود
که غرض از خلقت عبادت کردن است و همان عبودیت یعنی خود را بنده کسی بداند
که مربی هر چیزی است.

این معنای رضایت پروردگار از بنده خود و لازمه این مقام این است که نفس از
تمامی مراتب کفر و از اتصاف به فسق پاک باشد. و زمانی که بنده خود را دارای ذلت
بیند و همه چیز را مملوک خدا می‌بیند در نتیجه می‌بیند هر چه خدا به او می‌دهد از
باب فضل و لطف است نه از باب طلبکاری از خدا و هر چیزی که خدا به او نداده
است از روی حکمت است. درباره بندگان خدا که در بهشت مرضی خداوند هستند

۱. قرآن کریم، سوره هود، آیه ۱۱۸ و ۱۱۹.

۲. قرآن کریم، سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۳. قرآن کریم، سوره مائده، آیه ۱۱۹.

۴. قرآن کریم، سوره ذاریات، آیه ۵۶.

فرموده هرچی بخواهد می‌تواند به آن دسترسی پیدا کند این منتها درجه سعادت برای یک بنده است.^۱

آیه دیگری که به مسئله هدف زندگی مربوط می‌گردد، آیه زیر است:

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْ لَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا.^۲

در این آیه به رسول خدا(ص) دستور می‌دهد که به افراد ضعیف جواب دهد که اشتباه آنان روشن شود. اشتباهشان در این بود که زندگی اندک دنیا را بر کرامت جهاد و شرافت آخرت ترجیح داده اند. حاصل پاسخ این است که مسلمانان رعایت تقوا را کنند و بین مقایسه زندگی اندک دنیا و زندگی آخرت، آخرت را ترجیح می‌دهند و افراد مومن چون تقوا دارند فقط از خدا ترس دارند و معقول نیست از ظلم خدا بترسند و به خاطر همین از کفر و بی‌تقوایی و وابستگی به دنیا دوری می‌کنند.^۳

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ.^۴

فلاح؛ فوز؛ نجاح؛ ظفر؛ سعادت معانی نزدیک به هم دارند لذا راغب اصفهانی فلاح را به رسیدن به آرزو معنا کرده است که همان معنای سعادت می‌باشد. الفلاح یعنی شکافتن اگر به بزرگان فلاح می‌گویند چون آنها زمین را می‌شکافند. فلاح یعنی ظفر یافتن بر مقصود است. که بردو قسم می‌باشد: یکی دنیوی و دیگری اخروی

۱. طباطبایی، ۱۳۶۳، جلد ۶، ص ۳۹۹.

۲. قرآن کریم، سوره نسا، آیه ۷۷.

۳. طباطبایی، ۱۳۶۳، جلد ۵، صص ۷-۸.

۴. قرآن کریم، سوره انعام، آیه ۲۱.

می‌باشد. فلاح دنیوی یعنی به سعادت‌هایی دست پیدا کنی که بوسیله آن دستیابی زندگی دنیوی آدمی خوش و خرم می‌شود مانند بقاء و عزت. فلاح اخروی به داشتن چهارچیز است: ۱- بقاء بدون فناء ۲- غنای بدون فقر ۳- عزتی که آمیخته با ذلت نشود. ۴- علمی که جهل در آن راه نیابد. در اینجا می‌فرماید انه لایفلح الظالمون: ظالمون و ستمگران چون ظالمند به آرزوهایشان دست پیدا نمی‌کنند و همین ظلمشان باعث می‌شود آدمی به سعادتش نرسد چون سعادت زمانی سعادت است که مطلوب واقعی باشد نه خیالی. در چنین موقعی آرزومندان خود به حسب وجود، خود را به ادوات سعادت مجهز می‌کنند. نظام تمام موجودات عالم به همین منوال است یعنی اگر بخواهد به سعادت برسند طریقی مخصوص دارند و از راه غیر از آن به آنجا نمی‌رسد مانند اینکه انسانی بخواهد بقاء یابد و از راهی غیر از گرفتن غذا و لقمه کردن و جویدن و هضم آن تأمین نماید.

عنایت الهی براین تعلق گرفته است که انسان و سایر حیوانات که زندگی‌شان براساس شعور و اراده است زندگی را با تطبیق اعمال با خارج تا آنجا که می‌تواند به خارج علم پیدا کند ادامه دهد و اگر عملی به خاطر عروضی از نظام خارج شد، آن عمل بی نتیجه می‌گردد. این راه فقط انسان را به سعادت و کامیابی می‌رساند و انحراف از این راه انسان را به آرزویش نمی‌رساند و به فرض هم برساند دوام پیدا نمی‌کند. بنابراین چه بسا ستمگرانی که طغیان شهوت آنها را وادار کند به عزت صوری برسند مثلاً از راه تعدی به دیگران و قلدری ولیکن این فرد هم در دنیا و هم در آخرت خود را زیانکار ساخته است و کوشش یک عمر را به هدر داده است. اما در دنیا چون این راهی که این فرد رفته قطعاً اختلال نظام و خلاف بوده است و الا اگر خلاف نمی‌بود برای همه جایز بود این کار را انجام دهند در حالی که اگر این کار برای همه

جایز بود اختلال در نظام بوجود می‌آمد. به خاطر همین ظلم هرگز پایدار و مستمر نمی‌ماند.^۱

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۶) وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا^۲: لام برای غایت است. بلاء: یعنی امتحان و آزمایش و در اینجا امتحان و آزمایش به صورت استفهام آمده است یعنی خدا آسمان و زمین را آفریده است تا شما را آزمایش کند. آزمایش برای این است تا اعمال خوب از بد تمیز داده شود و تمیز اعمال خوب و بد برای این است که چه پاداشی بر آن متوقف است و جزاء و پاداش به نوبه خود برای منجز کردن وعده حقه الهی است که خدا داده است لذا می‌بینیم خدا هر یک از این امور را مترتب بر دیگری می‌کند به عنوان هدف و غایت خلقت: در مورد اینکه هدف خلقت آزمایش است می‌فرماید: إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِيَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا^۳. و برای تمیز دادن و خالص ساختن خوب از بد: لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ^۴. و در خصوص جزا: وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِيُجْزِيَ كُلَّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يَظْلُمُونَ^۵. و مردم را به معاد باز می‌گردانند تا وعده خودش را محقق کند: كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُمْ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ^۶. و عبادت غرض آفرینش جن و انس می‌باشد: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ^۷.

۱. طباطبایی، ۱۳۶۳، جلد ۷، صص ۷۲-۶۹.

۲. قرآن کریم، سوره هود، آیه ۷-۶.

۳. قرآن کریم، سوره کهف، آیه ۷. «آنچه بر روی زمین است زیور آن ساختیم تا آنان را بیازماییم که کدامشان نیکوکارترند.»

۴. قرآن کریم، سوره انفال، آیه ۳۷. «برای آنکه خدا پاک را از ناپاک جدا سازد.»

۵. قرآن کریم، سوره جاهیه، آیه ۲۲. «خدا آسمانها و زمین را بحق آفرید و بدان منظور که هر کس در برابر کاریکه کرده پاداش ببیند و آنان مورد ستم قرار نمی‌گیرند.»

۶. قرآن کریم، سوره انبیاء، آیه ۱۰۴. «انگونه که ما اول آفرینش را شروع کردیم آنرا باز می‌گردانیم این وعده‌ای است بر ما، ما اینکار را خواهیم کرد.»

۷. قرآن کریم، سوره ذاریات، آیه ۵۶. «جن و انس را به منظور آن آفریدم که مرا پرستش کنند.»

اینکه کار شایسته یا انسان نیکوکار هدف خلقت شمرده شده می‌شود منافاتی ندارد که خلقت اهداف دیگری نیز داشته باشد و در حقیقت انسان یکی از این اهداف است زیرا با وحدت و پیوستگی که بر این عالم حاکم است و با توجه به آنکه هر یک از انواع موجودات محصول ارتباط بین اجزای خلقت است پس می‌تواند هر کدام هدف قرار بگیرند. علاوه بر اینها انسان از نظر سازمانی کامل‌ترین و متقن‌ترین مخلوقات جهانی است اعم از آسمان‌ها و زمین و آنچه در آنهاست. اگر انسان از جهت علم و عمل به خوبی رشد کند ذاتا بالاتر از سایر موجودات و مخلوقات می‌رسد؛ اگرچه بعضی مخلوقات از جهت خلقت شدیدتر از انسان باشند مانند آسمان همانگونه که خدا فرموده است. پس برترین افراد انسان، هدف خلقت آسمان‌ها و زمین به شمار می‌رود و آیه دلالت بر همین مطلب دارد: زیرا ایکم احسن عملا این را می‌رساند که می‌خواهد نیکوکارترین را جدا کند خواه دیگران نیکوکار باشند یا بدکار؛ در هر صورت غرض از خلقت، تمیز دادن بهترین افراد است. با این بیان آنچه در حدیث قدسی آمده است که خطاب به پیغمبر خدا فرموده است: **لولاک لما خلقت الافلاک**^۱ صحیح می‌نماید چون پیامبر برترین افراد بوده است.

بنابراین هدفی که خداوند در قرآن کریم برای انسان مشخص کرده است عبادت کردن می‌باشد و هر هدفی خداوند در قرآن کریم مطرح می‌کند برای این است که خوب از بد تمیز داده شود.

مطالبی که مرحوم علامه طباطبایی در کتاب شریف تفسیر المیزان ذکر کرده‌اند در سایر آثار ایشان نیز کم و بیش مطرح شده است و تفاوت چندانی میان مطالب المیزان و سایر آثار علامه طباطبایی به چشم نمی‌خورد. از این رو با بررسی انجام شده در آیاتی که مربوط به هدف زندگی در تفسیر المیزان آمده است می‌توان این گونه نتیجه

۱. نجفی اصفهانی، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۱۶۳.

گرفت که از منظر علامه طباطبایی هدف از زندگی عبادت کردن خداوند است. از این به بعد به بررسی نظر علامه جعفری در مورد هدف زندگی می‌پردازیم.

دیدگاه علامه جعفری

حیات معقول

از اینجا به بعد می‌خواهیم حیات معقول را در قرآن مورد توجه قرار دهیم.

۱- هلاکت و تباهی زندگی کسی، مستند به دلیل روشن باشد، و کسی که زندگی می‌کند، زندگی او مستند به دلیل روشن باشد.^۱ زندگی مستند به دلیل روشن، همان حیات معقول است و هیچ سوالی در مورد هدفهای نسبی و هدف مطلق بی سوال نمی‌گذارد.

۲- ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا و رسول آن را اجابت کنید. هنگامی که شما را به آن چه که حیات می‌بخشد، دعوت می‌کند.^۲

۳- هرکس از مرد وزن عمل صالح انجام بدهد، او را با حیات پاکیزه، که همان حیات معقول است، احیا می‌کنیم.^۳

معنای حیات معقول

حیات معقولی که در قرآن کریم آمده به چه معنی است: حیات آگاهانه‌ای که نیرو و فعالیت‌های جبری و جبرنمای زندگی طبیعی را با برخورداری از آزادی و اختیار برای رشد و شکوفایی در مسیر هدف‌های تکاملی نسبی تنظیم کرده، شخصیت انسان که تدریجاً ساخته می‌شود، وارد هدف اعلای زندگی می‌شود.

۱. قرآن کریم، سوره انفال، آیه ۴۲.

۲. قرآن کریم، سوره انفال، آیه ۲۴.

۳. قرآن کریم، سوره نحل، آیه ۹۷.

عناصر تعریف حیات معقول

این تعریف دارای چند عنصر مهم است.

۱- حیات آگاهانه: آگاهی به این که من زنده هستم غیر از این ناآگاه بودن در جویبار زندگی است. تنها آگاهی از حیات است که اصول و ارزش‌های خود را به آدمی تفسیر می‌کند او را به تفکیک من از او یا من از آن، توانا می‌کند. این که می‌بینم اکثر صفحات بشر را تاریخ طبیعی پر کرده مگر تعداد اندکی به تاریخ انسانی او اختصاص یافته است، همین دلیل بر ناآگاهی از اصول و ارزش‌های حیات است.^۱ ادعای برخورداری از حیات معقول زمانی است که شخص از هویت و اصول و ارزش‌های حیاتی آگاه باشد.

دلیل اصرار دین اسلام، درباره تحصیل آگاهی به خود، برای آن است، مبنای مسیر دین اسلام عبارت است از حیات معقول و این حیات معقول، بدون آگاهی محقق نمی‌شود. این آگاهی زمانی بدست می‌آید که تکاپوی فکری و عقلانی در شناخت هویت و اصول انسانی صورت بگیرد. زمانی انسانی آگاهی به حیات معقول نداشته باشد و در هر موقعیتی دلیل روشنی نداشته باشد زندگی او حیات معقول نیست بلکه در زندگی طبیعی محض قرار گرفته است.^۲

آیه زیر لزوم این عنصر آگاهی را در حیات معقول متذکر می‌شود. «کسی که هلاک می‌شود و زندگی او تباه می‌شود، مستند به دلیل روشن می‌باشد، و کسی که زندگی می‌کند، زندگی او مستند به دلیل روشن باشد»^۳.

۱. اوپارین زیست شناس معروف در کتاب حیات: طبیعت و منشاء تکامل آن، ترجمه آقای بنی طرفی، ص ۱۸۳ چنین می‌گوید: فقط از راه چنین برداشت تکاملی است که امکان می‌یابیم نه فقط بفهمیم که در بدن موجودات زنده چه رخ می‌دهد و چرا رخ می‌دهد، بلکه همچنین خواهیم توانست به هفت میلیون چرایی پاسخ بدهیم که برای شناخت واقعی جوهر حیات در برابر ما قرار می‌گیرند «البته مشاهده می‌شود که بعضی از نقادان علم گرا می‌گویند: اگر یک چرا هم درباره خود جریان تکاملی بر آن هفت میلیون چرا اضافه کنیم، می‌شود هفت میلیون و یک چرا».

۲. جعفری، ۱۳۶۰، صص ۴۰-۳۶.

۳. قرآن کریم، سوره انفال، آیه ۴۲.

۲- تنظیم نیروها و فعالیت‌های جبری و شبه جبری زندگی: برای درک این عنصر و چگونگی دخالت در حیات معقول چند مسئله متذکر می‌شویم: مسئله یکم: آگاهی از حیات، بزرگ‌ترین کاری که می‌کند این است که انسان، کمیت و کیفیت روابط انسانی را، با نیروها و قوانین و فعالیت‌های جبری، که او را از هر طرف احاطه کرده و مقدار آزادی خود را درک می‌کند. ضروری که از گمان اختیار، در مورد جبر، به انسان در مسیر رشد می‌رسد، کمتر از ضرر گمان جبر، در مورد اختیار نیست. زیرا هر دو گمان بی‌اساس‌اند و ما را از واقعیت دور می‌کند. ما می‌توانیم با آگاهی انسان‌ها مردم را از اسارات کورکورانه نجات بدهیم و آنها را آگاه کنیم و زندگی خود را با سلطه و نظارت به دو قطب مثبت و منفی کار به حیات معقول تبدیل کنیم یا حداقل به حیات معقول نزدیک کنیم. مسئله دوم: آزادی رو به اختیار، حیات معقول از مرحله‌هایی شروع می‌شود، از آزادی عبور می‌کند و در مرحله والای اختیار شکوفا می‌شود. محققان حرفه‌ای بین سه مرحله والای اختیار شکوفا می‌شود. محققان حرفه‌ای بین سه مرحله رهایی و آزادی و اختیار تفاوتی نمی‌گذارند. در حالی که اختلافات اساسی وجود دارد.

۱- رهایی: برداشته شدن قید و زنجیر که پای بند انسان شده بود، اعم از این قید و زنجیر جسمانی باشد یا تعهدی قراردادی یا روانی باشد. ۲- آزادی: عبارت از رهایی از قید و زنجیر بعلاوه انتخاب یکی از دو راه پیش رو است. ولی خود این آزادی تعیین کننده نیکی و بدی و... نیست. ۳- اختیار: نظارت و سلطه شخصیت به دو قطب مثبت و منفی کار، برای بهره‌برداری از آزادی در وصول به خیر و رشد.

هر اندازه یک فرد یا جامعه در بهره‌برداری از آزادی، در راه اختیار پیشرفت داشته باشد به همان اندازه از حیات معقول برخوردار است. در قرآن آمده است برای وصول

به خیرات سبقت بجویند.^۱ زمانی خیرات معنا پیدا می‌کند که از روی اختیار باشد و زمانی عناوین مجبوری توصیف به خیر می‌شود که با اختیار بدست بیاید.^۲

مسئله سوم: دخالت و تأثیر محیط و اداره کنندگان اجتماع و مریبان در حیات معقول انسان‌ها.^۳

۳- مسیر هدف‌های تکاملی عقلانی: تاکنون هیچ فیلسوفی نتوانسته با دلیل متقن اثبات کند نوع بشر با آگاهی قبلی و با روش منطقی حرکت کرده است چه رسد ادعا کنیم، انسان در جریان تکامل عقلانی، با آن حماسه‌های که از وی سر داده است موفقیتی بدست آورده است. به نظر می‌رسد انسان‌ها از دو تصویر فریب می‌خورند. یکی: اشتیاق جدی برای وصول به کمال دارند، که با رشد و کمال فعلی اشتباه می‌گیرند. دوم: ناتوانایی از تفکیک هر یک از افراد انسانی، از همه انسان‌ها که او فکر می‌کند این انسان به تنهایی همه انسان‌ها را و تمام محصولات آنها را دارا است. این دو موجب می‌شود یک نتیجه شگفت‌انگیز غلط به بار بیاورد و آن این است که پس من تکامل عقلانی پیدا کرده‌ام.^۴

دو بعدی حیات معقول در مسیر هدف‌های تکاملی عقلانی ۱- بعد هدف ۲- بعد وسیله.

بعد اول این است که هیچ حادثه و گفتاری و فعالیت مغزی و عضلانی از انسان سر نمی‌زند که بیرون از دایره حیات معقول باشد؛ زیرا هر یک از این امور فوق، در حیات معقول با تعریفی که ذکر شد، موجی است که حیات وابسته است به کمال برین، حتی اشتیاق برای وصول به هدف‌های بعدی، خود احساس می‌کنیم، اجزایی از

۱. قرآن کریم، سوره بقره، ۱۴۹.

۲. جعفری، ۱۳۶۰، صص ۴۴-۴۳.

۳. همان، ص ۴۴.

۴. جعفری، ۱۳۶۰، ص ۴۶.

روش تکاملی حیات است. این بعد تکاملی حیات است که توانایی منتفی کردن اضطراب و تزلزل عمیق «سپس چرا» را داراست.

بعد وسیله، برای انسان‌ها در هیچ جا توقف و ایستایی را نمی‌پذیرد چون حیات معقول که به طور جدی به فعلیت رسیدن سطوح با عظمت روانی را یک حقیقت بنیادین می‌داند، زمانی توقف پیش بیاید که موجب تناقض غیر قابل حل و فصل روبه رو می‌شود. این تکاپو از مبدأها و مقصدهای نسبی عبور می‌کند. تردیدی نیست که مرحله بالاتر همان مرحله پایین تر است به اضافه امتیاز جدیدتر که هر مرحله نسبت به مرحله بعد، بعد وسیله‌ای را دارد. این آیه بعد وسیله را در حیات معقول متذکر می‌شوند: آن انسان‌هایی که در حال سبقت جویی هستند، شایسته نزدیکی به پیشگاه خداوندی هستند!

۴- شخصیت انسان در مسیر ساخته شدن: انگیزه، آرمان گردیدن‌ها، در همه جوامع و دوران‌ها، برای همه انسان‌ها، یک حقیقت نیست، این انگیزه‌ها بستگی به فرد و جامعه دارد که چگونه برای او تلقی شده است، چون اغلب تمدن‌ها، آن حقیقت را به عنوان آرمان مطلوب می‌خواستند که گردانندگان و حاکمان فضای جامعه می‌خواستند، به خاطر همین نمودها و فعالیت‌های بشری را که در تاریخ بشری ظهور کرده است بیان کننده استعدادها و خواسته‌های اصیل نیست. یکی از آن نهادهای بسیار اصیل در همه تاریخ در انسان‌ها دیده شده بهتر زیستن و به فعلیت رسیدن همه استعدادهای مثبت او، که تأمین کننده سعادت حقیقی او بوده باشد. پاسخ گویی این نهاد ریشه دار، فقط حیات معقول است چون تنها اتصاف حیات با معقول بودن می‌تواند دستور مستقیم دهد که حرکت کن به جلو. این جمله را تنها حیات معقول می‌گوید (از پیشگاه و جاذبه کمال برین مطرود است کسی که دیروزش بهتر از امروزش یا مساوی باشد و زیان دیده است). مقصود از حرکت معقول رو به جلو:

تحول استعدادهای خام و ابتدایی به احساسات تصعید شده، و تعقل‌های جزئی به تعقل‌های عالی‌تر است این دو تحول موجب می‌شود تحول سومی بوجود بیاید که همان اعتلای رو به آزادی، که به تدریج به اختیار تبدیل می‌شود. وحدت‌اعلای شخصیت انسانی بدون تحول‌های سه‌گانه امکان‌پذیر نیست. حیات معقول اصل تأثر را منکر نمی‌شود می‌خواهد تأثر و عواطف خاص و ابتدایی را، بوسیله پیشرفت تعقل و اعتلای خواسته‌های جزئی به احساسات تصعید شده، تبدیل کند و مدیریت را بوسیله اختیار، بر آن احساسات حاکم کند.

بهترین توضیح دهنده دو نوع تأثر خام و تصعید شده، تقسیم شدن اندوه‌ها بر دو نوع کاملاً متفاوت است. نوع یکم: غم و اندوه معمولی، ناشی از فقدان خواسته‌های پست و ناچیز. نوع دوم: غم و اندوه عالی، که هیچ لذتی از نظر ارزش نمی‌تواند با آن‌ها برابری کند. شخصیت آدمی، در مسیر ساخته شدن، از هر دو قلمرو بیرون و درون بهره‌برداری می‌کند. جوشش درونی به کمال از یک طرف و آغوش باز کردن جهان بیرونی، برای به فعلیت رسیدن این استعدادها با راهنمایی مربیان و وسایل ساخته شدن شخصیت انسانی هستند.^۱ آیه ذیل لزوم این عنصر را در حیات معقول متذکر می‌شوند: (هر کس از مرد وزن، عمل صالح انجام دهد، او را با حیات پاکیزه احیا می‌کنیم).^۲

۵- ورود به هدف اعلای زندگی: اگر کسی بخواهد به هدف اعلای زندگی برسد دو مقدمه برای آن ضروری است. یک: استفاده منطقی از فعالیت عقل سلیم که با وجدان پاک هماهنگ باشد. دو: اراده جدی به بهره‌برداری از فعالیت‌های عقلانی، که تفسیرکننده هدف اعلای زندگی باشد. منظور از هدف اعلای زندگی، شرکت در آهنگ کلی هستی وابسته به کمال برین که عنصر پنجم حیات معقول است. شرکت در

۱. جعفری، ۱۳۶۰، صص ۴۹-۵۲.

۲. قرآن کریم، سوره ابراهیم، آیه ۲۷.

آهنگ کلی هستی که در قرآن کریم بدان اشاره شده است: وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ^۱ یعنی قرار گرفتن در جاذبه ربوبی و تصفیه روح از آلودگی حیوانی و رذائل اخلاقی به وسیله انجام تکالیف الهی، و تغییر دادن من مجازی به من حقیقی، که همه افعال انسان را به عنوان عبادت به جریان می‌اندازد. زمانی ورود پیدا شود در آهنگ کلی هستی ورود به هدف اعلائی زندگی آغاز می‌شود. پس از ورود به هدف اعلائی زندگی همه کارهای عضلانی و مغزی عبادت می‌شوند. که این آیه لزوم عنصر را در حیات معقول متذکر می‌شود: حقا، نماز و عبادات و حیات و موت من، از آن خدا، پروردگار عالمیان است.^۲

مراد از معقول؟

مقصود از معقول در حیات معقول چیست؟ تعریف عقل: فعالیت‌های متنوعی که در مغز صورت می‌گیرد، تعقل نامیده می‌شود: از جمله: ۱- فعالیت برای تحقیق هدف که میان چند چیز که به عنوان هدف مورد احتمال است. ۲- فعالیت برای انتخاب وسیله، برای رسیدن به هدف. هر دو فعالیت را تعقل و عامل آن را عقل می‌گویند. ۳- عمل تجرید ذهنی یعنی الغای خصوصیت فردی و تشخیصات عینی واقعیت. ۴- عقل هماهنگ کننده است بین احساسات و تمایلات و بین اصول اخلاقی، اجتماعی و مذهبی. ۵- عقل تنظیم کننده جهان بیرونی و درونی. ۶- عقل را تنها عامل تفکیک و مشخص کننده حق و باطل و درست و نادرست نیز نامیده‌اند.

۱. قرآن کریم، سوره ذاریات، آیه ۵۶.

۲. قرآن کریم، سوره انعام، آیه ۱۶۲.

۳. این نکته را درباره تجرید نباید فراموش کنیم که تجرید منحصر در یک نوع نیست و می‌توان گفت: تجرید عددی فعالیت مغزی در انتزاع مقدار کمی از نموده‌های سکشراست. در صورتی تجرید کلی از نوع کمی نیست، بلکه انتزاع مفهوم مشترک در میان افراد و موارد جنس، نوع، فصل، و غیر ذلک می‌باشد. تجرید ممکن است چند درجه‌ای باشد، مانند تجرید چند کلی از افراد و مصادیق خود و سپس هر یک از آن کلیات، بعنوان معدود منظور و عدد را از آنها انتزاع کنیم، مانند یک کلی، دو کلی، سه کلی، چهار کلی، و غیر ذلک، چنانکه می‌توانیم چند کلی را به عنوان موارد تلقی نموده و کلیات بالاتر و وسیعتری را از آنها انتزاع کنیم، مانند چند نوع کلی که می‌توان کلی جنس را از آنها انتزاع نمود

فلاسفه و حکماء و عرفای جهان شناس عقل را به سه قسم تقسیم کرده اند: قسم اول: عقل نظری: گاهی از آن به عقل جزیی نیز تعبیر می‌شود. قسم دوم: عقل عملی: وجدان آگاه از اصول و قوانین، که توانایی تطبیق آن‌ها را بر موارد خود داراست. قسم سوم: عقل کلی، که نمودی از عقل کل است.^۱ کار عقل نظری جزیی: ۱- توصیف (آن چه که هست) هم از نظر تحلیلی و هم از نظر ترکیبی. ۲- توجیه انسان به هدف و انتخاب وسایلی که درباره واقعیت تشخیص داده می‌شود. حالا این تشخیص درست است یا خیر عقل نظری جزیی کاری ندارد. در حیات معقول، عقل نظری نه تنها مزاحم و مضر نیست بلکه فعالیت‌های آن ضروری است و باید این حقیقت را قبول کرد که انتظاری نیست از عقل نظری حقایق عالی انسانی را درک کرد. در حیات معقول، این عقل نظری و عملی است که وجدان آگاه و فعال و محرک است. در استخدام شخصیت رو به رشد. هماهنگی عقل عملی و نظری را می‌توان مقدمه وصول به تمام نمونه‌های والا از عقل کل معرفی کرد.^۲

عناصر حیات معقول

عناصر حیات معقول عبارتند از: ۱- آگاهی و هشیاری: همه آگاهی‌ها در دسترس فرزندان آدم قرار گرفته است ولی آنچه در حیات طبیعی محض وجود دارد که می‌توانم بدون آگاهی در آن زندگی کنم. ۲- آزادی، جبر^۳، اختیار: انسان جاننداری است که زندگی اش با تأثیر آغاز می‌شود سپس به تدریج نیروهای موجود در وی به فعلیت می‌رسد و نمی‌گذارد هر پدیده‌ای، تأثیر طبیعی خود را به طور جبر در او به وجود بیاورد. اگر انسان در مقابل عوامل جبری و شبه جبری با نظر به قانون علیت دست خود را می‌بست و به خود تلقین می‌کرد که من ناتوانم در همان آغاز زندگی در کره

۱. جعفری، ۱۳۶۰، صص ۵۶-۶۰.

۲. همان، صص ۶۰-۶۳.

۳. مقصود از جبر مشروط اینست که با نظر به قدرت شگفت انگیز انسانی، هیچ یک از عوامل و پدیده‌های طبیعت دارای آن جبر مطلق نیست که فوق قدرت مجموع بشری تلقی شود و با یک عبارت معمولی: مشکلی نیست که آسان نشود.

خاکی نابود می‌شد. انسان قدرت دارد که در برابر عوامل جبری مقاومت کند. اختیار عبارت است از نظاره و سلطه شخصیت، بر دو شخصیت، بر دو قطب مثبت و منفی کاری که خیر است.

۳- مسیر هدف‌های تکاملی عقلانی: همان مغزی که در امتداد عمر حیات طبیعی با اندیشه‌های تابناک برای بدست آوردن مقام و شهرت اجتماعی و..... کارهای ظریف انجام می‌دهد، آیا نمی‌تواند همان مغز برای بهره‌برداری از هوش با هدف‌گیری عالی‌تر مانند کمک کردن به هممنوع و..... همراه شود؟

۴- شخصیت انسان در مسیر ساخته شدن: این حقیقت که آدمی قابل ساخته شدن است برای هیچ انسانی قابل تردید نیست بحث برسر این است راه این تکاپو چیست؟ و آیا این تکاپو امکان پذیر است؟ چنان که می‌دانیم "بهترین دلیل برای امکان شی وقوع همان شی است. آن چه که لازم است راه صحیح برای این ساخته شدن است ولی پیدا کردن راه‌های ساخته شدن سخت است چون از تمایلات حیوانی اشباع شده می‌خواهیم دست برداریم که این تمایلات سخت ما را سرگرم کرده است تا بخواهیم تحول پیدا کنیم به مرحله بالاتر، در مراحل اولیه فشار روانی زیادی وجود دارد. برای ورود برای ساخته شدن دو کار برای این کار کافی است: یکی: این که بدانیم انسان با حیوان فرق دارد. دو: انسان شدن را اراده کنیم.^۱

انسان برای ساخته شدن از کدام نقاط باید عبور کند؟ عبور از مراحل خام حیات طبیعی به مراحل حیات معقول. ۱- تبدیل احساسات خام به احساسات تصعید شده. ۲- تبدیل احساسات گسسته به اندیشه‌های مربوط. ۳- تبدیل محبت‌های خام به محبت‌های معقول. ۴- تبدیل آرزوهای دور و دراز به امیدهای محرک. ۵- تبدیل علاقه‌های صوری به عشق‌های کمال بخش. ۶- تبدیل قناعت از مفاهیمی بی اساس

درباره خیر به تلاش و تکاپو برای دریافت واقعیت خیر و کمال. ۷- تبدیل تقلید به واقع یابی اصیل. ۸- تبدیل شطرنج بازی عقل نظری جزیی به هماهنگی عقل سلیم و وجدان واقع بین. ۹- تبدیل بازی با تمایلات به اراده حساب شده. ۱۰- تبدیل خود را یافته جداتافته از دیگر انسان‌ها به تساوی انسان‌ها در هدف یا وسیله بودن. ۱۱- تبدیل رضایت به هدف نهایی بودن منزلگاه‌های زندگی به خود را هموار در راه دیدن. همه این تحولات است که تحول حیات طبیعی محض را به حیات معقول امکانپذیر می‌کند.^۱

۵- ورود به هدف اعلا‌ی زندگی: آنچه حیات معقول توصیه می‌کند با توجه به عناصری که انسان دارد باید هدف‌ها را مطابق آنها انتخاب کرد. از جمله عناصری وجود دارد پیدا کردن پاسخ به سوال هدف مجموع زندگی در جهان هستی است که اگر زندگی از آن جدا شود با هیچ منطقی قابل تفسیر نیست و پناهگاهی جز نهلیسم (پوچ گرایی) نخواهد داشت. اگر مریبان بتوانند ضرورت پیدا کردن هدف زندگی را برای انسان‌ها بفهمانند انسان‌ها خودشان دنبال آن حرکت می‌کنند.

شئون زندگی انسانی در حیات معقول ۱- شخصیت انسانی در حیات معقول. الف) آمادگی انسان به تکامل و انتقال از یک جاندار ناچیز به موجودی والاتر از فرشتگان ملکوتی. این عظمت انسانی یک تخیل نیست بلکه انسان‌های زیادی درخشان‌ترین ایده‌ال‌ها را از خود نشان داده‌اند. ب) انسان‌ها در خلقت، در به وجود آوردن آهنگ کلی مشترک هستند. ج) انسان‌ها در حال اعتدال روانی، نوعی وحدت را درباره همدیگر احساس می‌کنند. این یک احساس ابتدایی نیست بلکه تا اعماق روح انسان کشیده شده است. دلیل اصالت این احساس، فداکاری‌های بسیار با ارزشی بوده است. بنابراین شخصیت انسانی دارای ارزش ذاتی است. اثبات این ارزش ذاتی

نیاز دارد که حیات معقول را بپذیریم. و تا جایی این انسان رشد می‌کند که آینه جمال و جلال حق می‌باشد.^۱

اصول اساسی حیات معقول

اصول اساسی حیات معقول: اصل یکم: آگاهی از حیات خویشتن و پذیرش آن. اگر انسان موجودیت خود را نشناسد اگرچه از همه لذائذ برخوردار باشد، ولی بهره‌های از حیات معقول نمی‌برد. در نظر سطحی، بیان اصل آگاهی بسیار تعجب آور است زیرا حتی کودکی که اندک تشخیص داشته باشد از زندگی خود دفاع می‌کند این دلیل این است که آن را پذیرفته است چه رسد به انسان‌های رشد یافته. این تعجب نابجا بی‌مورد، زیرا افعی و موریانه و خوک هم به طور غریزی، از زندگی خود آگاه بوده و از آن دفاع می‌کنند. این زندگی غریزی غیر از حیات معقول است که میلیون‌ها بشر در هر دوره‌ای به تکاپو برخاسته اند. انسان وابسته به تمایلات خام حیوانی و یا وابسته به فعالیت‌های زنجیری ماشینی نمی‌تواند بگوید: من هستم و من زنده‌ام. چون احساس پذیرش هستی و زندگی بدون شخصیت آزاد و متحرک خیالی بیش نیست. معنای من هستم و زنده‌ام این است که می‌توانم بیندیشم و می‌توانم به موقعیت پست خود اعتراض کنم.

اصل دوم: تأمین و تنظیم زندگی مادی فردی و دسته جمعی به نحوی که موجب نشود کسی به فقر و وابستگی اهانت بار دچار شود. این اصل فقط با مدیریت مسائل منطقی امکان پذیر است از طرف هیئت حاکمه عادل.

اصل سوم: مرحله اساسی زندگی، که انسان‌ها از آن عبور می‌کنند، عبارتند از: ۱- مرحله کودکی ۲- تعلیم و تربیت به معنای عمومی. ۳- مرحله بازدهی به وسیله کارها و فعالیت‌های فکری و عضلانی. ۴- پیری و ناتوانی از باز دهی. انسان در همه مراحل

چهارگانه مجبور است محصولات مربوط به معیشت را مصرف کند ولی دوران بازدهی او معمولاً به مرحله سوم است. انسان‌ها در دو مرحله اول خود را طلبکار جامعه نمی‌دانند زیرا چیزی به جامعه نداده‌اند. افراد در مرحله چهارم گمان می‌کنند هر چه را به جامعه داده‌اند و گرفته‌اند مستند به قوانین جبری روانی، محیطی و اجتماعی بوده است. اگر این جبر را قبول نکنند بقیه عمر را برای مشغول کردن فکر خود و سایر وسایل سرگرمی سپری می‌کنند و جز آسایش نسبی چیزی را نمی‌خواهند. همه جنجالها مربوط به مرحله سوم است چون مرحله بازدهی فکری و عضلانی است. برای تفسیر مرحله سوم یکی از چهار مکتب را در نظر بگیریم:

نوع یکم: میدان فعالیت بدون قید باز است و تنها محدودیتی که بوجود می‌آورد عدم مزاحمت سطحی به زندگی دیگر افراد و گروه‌های جامعه است. که این بازگذاشتن موجب می‌شود قدرت‌های گوناگون در افراد بوجود بیاورد. نوع دوم: میدان فعالیت را با اصول و قوانین پیش ساخته آماده کار فکری ساخته. این دو مکتب متضاد یکدیگر هستند. نوع سوم: میدان فعالیت برای همه افراد با یک ارشاد در تفسیر که رضایت جامعه را هدف خود قرار داده است. این مکتب اگر چه این امتیاز را دارد که اکثریت افراد رضایت دارند ولی این رضایت از زندگی این نتیجه را در بر ندارد که پس من هستم و زنده ام چون موریانه‌ها عین همین احساس را دارند یعنی از زندگی رضایت دارند. رضایت از زندگی یک بعدی و ناآگاه از ابعاد دیگر یک احساس خام است که به درد موریانه‌ها می‌خورد رضایت از زندگی نمی‌داند از کجا آمده؟ و به یک رضایت کودکانه‌ای است که با به دست آمدن عکس یک حیوان بدست می‌آید و با پاره شدن آن از دست می‌رود. نوع چهارم: انسان خود را در مرحله بازدهی در میدانی می‌بیند که حیات شخصی و محدود خود را، به وسیله کار و فعالیت‌های فکری و عضلانی با تمام آزادی شخصیت در اختیار جامعه‌ای می‌گذارد که وجود او را در آغوش گرفته، در گذرگاه تکامل رو به کمال می‌رود.

اصل چهارم: مدیریت حیات معقول یعنی تدبیر و توجیه اجتماع به بهترین هدف مادی و معنوی.

اصل پنجم: افزایش آزادی شخصیت انسانی است این آزادی از مرحله هر چه بخواهم می‌گویم و هر چه بخواهم می‌کنم و هر چه بخواهم می‌اندیشم به مرحله والای اختیار می‌رسد این اختیار یعنی توجیه کردن گفتار و اندیشه و کردار به سوی هدف‌های خیر و کمال فردی و اجتماعی. تفاوت آزادی و اختیار: آزادی ضرورت و صلاح هدف را تأمین نمی‌کند در حالی که اختیار سلطه شخصیت برای توجیه انسان به هدف‌های خیر و کمال. وظیفه حتمی حیات معقول تقویت بیشتر آزادی است و بدون این آزادی حیات قابل تفسیر نخواهد بود.

اصل ششم: باز گذاشتن سیستم معرفتی انسان در دو قلمرو طبیعی و انسانی. این اصل دارای چند ماده است. ماده یکم: به خاطر اینکه اندیشه بشری، هیچ حد و مرزی نداشته لذا هر چی به ذهن آدم می‌رسد ضد حقیقت بوده است و باعث نابودی واقعیت‌های معرفت بشری می‌شود. تنها اندیشه‌هایی می‌تواند وارد قلمرو معرفت بشری شود که یا مستند به حس و تجربه باشد یا منطق قوانین ثابت شده آن‌ها را تأیید کند. ماده دوم: اندیشه‌هایی که در ذهن متفکران نمودار می‌شود زمانی رسیدن به واقعیت را هدف قرار می‌دهند که هیچ گونه محدودیتی آن را تهدید نکند. این آزادی و اندیشه فراگیر است که حتی شامل بدیهی ترین قوانین می‌شد که مربوط به انسان و طبیعت می‌شود. ماده سوم: آزادی در اندیشه معنی اش این نیست که همان آزادی برای بیان و قلم امکان داشته باشد. چون موجب می‌شود فضای ضد و نقیض بوجود بیاید زمانی که آزادی اندیشه با نظر به آزادی قلم که موجی معمای پیچیده می‌شود ولی حیات معقول آن را حل کرده اند: آزادی اندیشه زمانی واقع یابی را هدف قرار دهد هیچ حد و مرزی ندارد، ولی اگر بخواهد این‌ها به حال انسان مضر نباشد باید دوران

آزمایشی را از نظر متخصصان بی غرض بگذرانند این نظارت این قدر اثر دارد مانند نظارت متخصصان بر یک دارو برای بیماری.

سوال از هدف زندگی را در هر جامعه‌ای افراد فراوانی با اشکال گوناگون از آن پی جویی کرده اند؟ به طور کلی هر فرد هوشیار بتواند خود را از غوطه شدن از شادی و اندوه و کشش‌های ضروری بالا بکشد و حیات را برای خود بر نهد فوراً سوال از هدف زندگی برای او مطرح می‌شود. خیلی از اندیشمندان روم و فلاسفه یونان و... به این مطلب پرداخته‌اند و قرآن در حدود صد مورد راجع به هدف زندگی بیان کرده است. بنابراین مقدمه سوال از هدف زندگی با تاریخ هوشیاری آدمیان مساوی است. پاسخی که به این سوال هدف و فلسفه زندگی داده می‌شد خیلی متین بود چون جهان هستی برای آن‌ها عظمت و شکوه داشت ولی در دوره‌های اخیر چون روابط انسان با طبیعت گسترش یافته انسان‌ها به غلط گمان می‌کنند که هستی دارای آن ابهت نیست.

نکته دوم: متفکر نماهایی که یا بیماری روانی آن‌ها را شکنجه می‌دهد یا به خاطر حس شهرت پرستی زمینه مناسبی برای خود می‌بینند، به جای اینکه سنگ از روی منبع حیات آدمیان که افتاده است، بر دارند فریاد می‌زنند که یا منبع آب ندارد یا آب منبع تمام شده است.^۱

برای بررسی هدف زندگی لازم است مختصات پوچی آن را بدانیم. مختصات روانی پوچ‌گرایی: ما نمی‌توانیم حقیقت این مختصات را مانند یک پدیده فیزیکی محسوس توصیف کنیم چون هیچ یک از نموده‌های روانی، قابل توصیف فیزیکی نیستند، به خاطر همین روانشناسان دست به تشبیه زده‌اند. ۱- نه تنها پوچ‌گرایی حیات را از جوشش می‌اندازد بلکه یک ضرورت تفرآمیز در نظر انسان، آن را جلوه می‌دهد مانند انسان تشنه‌ای که خوردن آب گل آلود را ارزشمند احساس می‌کند. ۲-

در هم پاشیدگی واقعیت‌ها و قوانین و روابط حاکم بر واقعیت مثلاً زیبایی‌ها وزشتی‌ها را بی اساس می‌داند یا بایستگی‌ها یا شایستگی‌ها واقعیتی جدی تر از خیالات ندارند. ۳- همواره موقعیت‌ها لحظه‌ای است که روان انسان پوچ‌گرا را تحت تاثیر قرار می‌دهد. ۴- سقوط ارزش‌ها و مخلوط شدن عظمت‌ها و پستی‌ها. این چهار خصوصیت در درون فرد پوچ‌گرا منطقی است به خاطر تفسیر آن‌ها از حیات و قوانین آن است.

در هر دوره‌ای که دچار این بیماری می‌شوند ناگوار است، ناگوار تر از آن، اینکه آن را به صورت مکتب عرضه می‌کنند.^۱ هدف زندگی چیست؟ حقیقتی است در نظر گرفته شده که محرک انسان است تا انسان حرکات معینی انجام می‌دهد تا به آن حقیقت برسد. هر هدفی ۴ جنبه دارد: ۱- جنبه درون ذاتی: مربوط به یکی از جهات ملائم با طبیعت انسانی است و مورد آگاهی او قرار می‌گیرد. ۲-- جنبه برون ذاتی: وجود واقعی هدف است و وصول به آن مطلوب آدمی است. کار و حرکات فرد هدفدار با آگاهی و اشتیاق به هدف آغاز می‌شود و بعد از آن با کارهای مربوط که در برون ذات است پایان می‌پذیرد. ۳- هدف در همه موارد حقیقتی است خارج از موقعیت فعلی انسانی که شی مفروض را برای خویشتن هدف قرار داده است. ۴- دو جنبه اختیاری و جبری برای رسیدن به هدف: الف) هدف در نظر گرفته شده در خارج از موقعیت فعلی انسانی از یک جهت در مجرای قوانین طبیعی یا اعمال دیگر انسان‌ها قرار گرفته که خارج از اختیار آدمی است مانند بارور شدن درختان در فصل معین. ب) بدست آوردن هدف در موقع معین، بدون رسیدگی‌های مناسب به درختان که در اختیار باغبان است، عملی نخواهد شد.^۲

۱. همان، صص ۲۳-۲۰.

۲. همان، صص ۲۶-۲۰.

نتیجه گیری

علامه جعفری و علامه طباطبایی، هر دو از حکمایی هستند که بیش از همه درصددند تا انسان‌ها را با معنای واقعی زندگی‌شان آشنا سازند. هر دوی آنها «شناخت خود» را نقطه آغازین جستجو برای معنای زندگی می‌دانند و معتقدند تا انسان هویت خود را نشناسد، نمی‌تواند به درک واقعی از معنای زندگی دست یابد. علامه جعفری، انسان و هستی را کاملاً معنادار می‌داند. اما علامه طباطبایی با بهره‌گیری از تأملات عقلانی و استمداد از علوم و حیاتی، به این مطلب دست یافتند که عالم هستی هدفمند آفریده شده و نظام خاصی بر آن حاکم است. با این نگاه تمام پدیده‌های آن به دنبال غایت خویش حرکت می‌کنند. انسان که بخشی از این نظام مادی می‌باشد، در همین راستا در حال ادامه حیات است.

علامه جعفری با معیار قرار دادن رهایی انسان از خودِ طبیعی، رسیدن به خودِ حقیقی را برای حیات معقول ضروری می‌داند. اوزیستن در حیات معقول را زیستن در حیات معنادار می‌داند. انسانی که در حیات معقول به سر می‌برد، خود را در مجموعه بزرگی به نام جهان هستی در مسیر تکامل می‌بیند که پایانش منطقه جاذبه الهی است. اما علامه طباطبایی به این یافته رسیده که برای خلقت انسان، غایتی بلند نهفته است و انسان با علم و درایت باید آن هدف متعالی را کشف کند، نه اینکه برای خود در زندگی معنایی را جعل و به دنبال آن حرکت نماید. دین اسلام، با توجه به جامعیت تعالیمش، هدف زندگی را معین و برای آن، معنای خاصی را ارائه داده است. بهترین معنا برای زندگی، دین‌داری و خدا‌باوری است که به کالبد حیات انسان، کمال می‌بخشد. علامه بر این نکته تأکید می‌کند که اسلام به ما وعده امید، فضیلت، هدف، آرامش و معنا می‌دهد. تا زمانی که این حقیقت برای ما روشن نشود که روح خدا باوری و توحید موجب آرامش درونی انسان می‌شود، معنای زندگی، جایگاه حقیقی خود را باز نخواهد یافت.

فهرست منابع

قرآن کریم.

۱. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۷۱)، عیون اخبار الرضا، ترجمه آقا نجفی، تهران، انتشارات علمیه اسلامیة، چاپ دوم.
۲. جعفری، محمد تقی (۱۳۶۳)، حیات معقول، تهران، انتشارات سیما، چاپ اول.
۳. طباطبایی، محمد حسین (۱۳۶۳)، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی، تهران، بنیاد علمی و فرهنگی علامه طباطبایی، چاپ اول.